

زندان جمهوری اسلامی: دیروز و امروز

گفت و گوی پرویز قلیچ خانی با ناصر مهاجر

اعدام‌های وحشیانه‌ی روزها و هفته‌های اول انقلاب بتازد و در پس این توحش به سرشت سیاست بی‌رحمی جمهوری اسلامی پی برد.

س: به درستی به ضرورت لغو حکم اعدام اشاره کردید. اما هنوز هم کثیر می‌بینیم که نیروها و سازمان‌های ایرانی چه در داخل و چه در خارج، به این سمتله‌ی مسم بپردازند. کثیر دیده شده که نیروها و سازمان‌های سیاسی در تبلیغات روزمره خود علیه رژیم اسلامی به عنوان یک ضرورت از آن استفاده شود، این درباره‌ی نشریه‌ها هم صادق است. حتا آرش هم حساسیت لازم را به این سمتله‌ی نشان نداده است. در این باره چه نظر می‌کنید؟ چه می‌شود کرد که لغو حکم اعدام به عنوان یک ضرورت در دستور کار سازمان‌ها، نیروها و نشریه‌ها قرار گیرد؟

مهاجر: یکی از تفاوت‌های دلگرم کننده دیروز و امروز در همین نکته نهفته است. بسیاری از چپ‌گرایان ایرانی امروز مدافعان لغو حکم اعدام‌اند. پسر وزن‌ترین سازمان‌ها و گروه‌های اپوزیسیون ترقی خواه ما لغو حکم اعدام را در برنامه‌های شان گنجانده‌اند. حساسیت به این موضوع را حتا در نوشته‌ها و گفته‌های برخی از چهره‌ها و جریان‌های دست راستی خارج از کشور هم می‌بینیم. جریان‌های دست راستی خارج از کشور هم می‌بینیم. طبیعی است. نمی‌شود در امروز زیست و به این میراث دیروز حساس نبود. تجربه‌ی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ را از سر گذرانده‌ایم؛ از جمهوری اسلامی، چیزها آموخته‌ایم (به همان ترتیبی که لقمان از "بیدبان" می‌آموخت)؛ و سال‌هast که به کار نقد سنجش و بازآفرینی خود سرگردیم، نمی‌دانم وضع دگراندیشان داخل کشور نسبت به این موضوع چیست. احساس اما این است که کثیر از جامعه‌ی تبعیدی مهاجر به موضوع مجازات اعدام حساسیت دارند. رویهم رفته البته، چه، می‌دانیم دکتر مصطفی رحیمی از اولین کسانی است که با بانگی رسا از ضرورت لغو حکم اعدام گفته و کتابی آموزنده در این زمینه به دست داده. در میان سازمان‌ها و حزب‌های داخل کشور هم باید از "حزب ملت ایران" و زنده‌یادان پروانه اسکندری و داریوش فروهر نام ببریم. تا جایی که من می‌دانم این نخستین جریان "داخل کشوری" است که

از دادگاه به معنای مدرن کلمه نداشت. دادگاه‌های که برای حرمت و حقوق پایه‌ای متمم ارزشی قابل بودند، که خوار و خفیف کردن متهم را در دستور کار داشتند؛ دادگاه‌هایی که مشخصاً برای اعدام "طاغوتیان" بپی‌شده بودند. پیش از هر چیز باید به این دادگاه‌ها اعتراض می‌کردیم. می‌کردم که نکردم و نکردم. اعتراض به حکم‌های اعدام هم جدا از برداشت گلی سازمان‌ها و حزب‌های سیاسی از حقوق مکراتیک شهروندان نبود. اگر درست به یاد داشته باشم، تنها یک گروه یک گروه کمونیستی بود. که مجازات اعدام را به طور کلی نادرست می‌دانست (سازمان وحدت کمونیستی)، دیگر جرگها، جریان‌ها و عناصر جنبش چپ ایران، این شکل مجازات را نادرست نمی‌دانستند. وقتی جریان‌های چپ که معمولاً پیش‌روز از دیگران هستند. حساسیتی به اصل مجازات اعدام نداشته باشند، تکلیف سایرین روش است. البته نباید زمان و مکان را به دست فراموشی بسپاریم. اگر سمتله را در متن تاریخی اش قرار دهیم، می‌بینیم که نمی‌توانیم انتظار زیادی از کل جنبش ترقی خواه آن روزگار داشته باشیم. میزان آگاهی جامعه نسبت به حقوق پسر و در سریلوحای آن حق زندگی‌ی همه‌ی انسان ها، به چنان حدی نرسیده بود که اعدام‌های روزها و ماه‌های نخست، به بیزاری همگانی دامن زند و زمینه‌ی شکل گیری‌ی جنبشی اعتراضی را ایجاد کند. مشکل، تنها به ما ایرانی‌ها محدود نمی‌شد. در آن برُش تاریخی اندک شمار بودند جوامعی که مجازات اعدام را برای مجرم خطرناکترین مجرمین، نفی کرده باشند. فرانسه هم هنوز مجازات اعدام را برینانداخته بود. به طور کلی افکار عمومی کمتر کشوری به زشتی و نادرستی و ناکارآمدی این مرد ره ریگ دوران وحشیگری انسان پی برده بود. هنوز هم بسیاری از جوامع حتا جامعه‌ای چون ایالات متحده مجازات اعدام را یکسره کنار نگذاشته‌اند و هنوز هم مبارزه برای آکاه کردن مردم درباره‌ی تالی فاسد این مجازات در دستور کار گروه‌های انساندوست و ترقی‌خواه است. بگذریم؛ می‌گفتم اگر سمتله را در متن تاریخی اش قرار دهیم، می‌بینیم که مجموعه‌ی جنبش و جامعه‌ما در جایی نبود که بتواند به دادگاه‌ها و سبک کار آنها بود. دادگاه‌هایی که کمترین نشانی بشر نداشتند؟

مهاجر: اجازه بدهید بگویم که اعتراض به حکم‌های اعدام و ایستادگی در برابر آن، گام دوم حرکت است. گام اول، اعتراض به دادگاه‌های انقلاب و سبک کار آنها بود. دادگاه‌هایی که کمترین نشانی

زندانی در سال ۶۰ موضع انتقادی داشت. توجه کنید، انتقاد ایشان به موج بزرگ کشتار سال ۶۷ از این زاویه بود که سربه نیست شدگان آن سال دخالتی در "حمله‌ی مرصاد" مجاهدین خلق نداشتند؛ که بیشترشان پیشتر محاکمه شده، حکم گرفته و دوران محکومیت‌شان را سپری می‌کردند. نفس کشتار، مورد انتقاد ایشان نبوده و نیست. به همین خاطر هم به موج بزرگ کشتار سال ۶۰ اعتراض نداشتند و ندارند. با این حال اگر در همان انتقاد محدودشان هم پیگیر بودند و نه تابع مصلحت روز، منطقاً می‌باشد کشتار ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ را هم محکوم می‌کردند. مگر محسن فاضل، سعید سلطانپور، منوچهر اویسی، طاهره مقدم، اصغر زهتابچی، بهنوش آذربیان و سپیاری دیگر از کسانی که در نیمروز و شامگاه ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ اعدام شدند، در راهپیمایی و تظاهرات روز ۳۰ خرداد شرکت کرده بودند؛ کسانی که نام بردم و به طور کلی سپیاری دیگر از کسانی که در ۳۱ خرداد ۶۰ اعدام شدند، نه تنها کوچکترین نقشی در آن راهپیمایی نداشتند، بلکه از چند ماه تا چند هفته پیش از حادثه در زندان بودند.

از بحث اصلی دور شدم. می‌گفتم که مقاومت در برابر نظام توابسازی بود که طرح توابسازی را به شکست کشاند. زندانیان، کلاس‌های درس ایدئولوژی اسلامی را جدی نمی‌گرفتند. عطای کتابخواندن را به لغایش بخشیدند و نماز خوان نشدند. از شنیدن صدای نوحه به جنون رسیدند ولی از مقاومت دست نکشیدند. مقاومتی که سرانجام تضادهای هیبت حاکمه را تشخیص داد و سبب واپس‌نشینی شان از طرح توابسازی و تعطیل کارخانه‌ی توابسازی شد.

س: در این دوره عده‌ای هم به اصطلاح تاکتیکی تواب شدند. بیشتر این "توب تاکتیکی"‌ها مجاهد بودند. زندانی‌های سابق می‌گویند کسانی که به دستور تشكیلات تواب می‌شدند، بیشتر از بقیه‌ی توابها زندانی‌ها را آزار می‌دادند. این نکته را هم بگویم که بر اساس شنیده‌هایمان از شاهدان عینی، خیلی از کسانی که تواب شدند رژیم آنها را تا به آخر برد! تا جایی که تبر خلاص هم می‌زندن. نظر شما در این مورد چیست؟

مهاجر: درست است. بدتر این که "توب تاکتیکی"‌ها که دستور تشكیلاتی تواب می‌شدند، زودتر از دیگر توابها لو می‌رفتند. وقتی لو می‌رفتند، تباخ خودشان به زیر ضرب نمی‌رفتند، بلکه باعث افزایش خشونت زندانیان و سختگیری دستگاه زندان بر کلیه زندانیان می‌شدند؛ و این به معنای ورود به مدار بالاتری از دور خشونت بود و نشار پشت نشار، بر زندانی‌ی سیاسی. از هر چهت که به این پدیده نگاه کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که هیچ چیز زندان جمهوری اسلامی به اندازه پدیده‌ی تواب آزاردهنده و ارزج‌آور نبوده است. اینها چشم و گوش زندانیان در داخل بندنا بودند و برای ثبتیت موقعیت‌شان نزد زندانیان از هیچ کاری فرو نمی‌گذاشتند؛ از خبرچینی گرفته تا خالی کردن تیر خلاص به اعدام شدگان. و تصور کنید وقتی دست این چنین جانوران سیاسی رو می‌شد، به زندانیان چه حالی دست می‌داد و چه مصیبتی به بار می‌آمد.

تخلیه‌ی اطلاعات او نبود. هدف مهم‌تر، درهم شکستن او بود؛ سخن کردنش، به توبه و ادانتش و سرآخرا، تبدیل کردنش به یک "حزب‌الله". به این نکته، به این عنصر اصلی، به این ویژگی بنیادین مرحله‌ی ۱۳۶۰-۶۴ زندان جمهوری اسلامی چنان که شاید و باید توجه نشده. پس از خرداد ۶۰ به طور منظم (سیستماتیک) کوشیدند که زندان را به یک کارخانه‌ی توابسازی تبدیل کنند. به همین علت است که تا مدت‌ها پس از گرفتن اطلاعات زندانی، بازجویی از او همچنان ادامه دارد. برای همین است که بازجو اصرار دارد که وقت و بی وقت با زندانی بعثت ایدئولوژیک کند. برای همین است که در سال‌های ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ هیچ کتابی جز کتاب‌های دینی در اختیار زندانی نمی‌گذارند. برای همین است که کلاس‌های درس ایدئولوژی اسلامی برای زندانی‌ها می‌گذارند که شرکت در آن اجباری است؛ برای همین است که زندانی سیاسی را واسی دارند که در مراسم دعای کبیل و عید فطر شرکت کند؛ و برای همین است که هر وقت برنامه‌ای نیست، صدای نوحه‌خوانی از بلندگوهای بند پخش می‌شود. به واقع از هر سیاری از زندانیان آن دوره صبحت و خاطرات شان گذشتند که شرکت در آن اجباری است؛ برای همین است که زندانی سیاسی تزریق کنند؛ به این مسئله مهم نمی‌پردازم؛ یا چنانکه باید و شاید نمی‌پردازم، تامل برانگیز است. شاید دلیلش این باشد که هنوز انسانگرا نشده‌ایم؛ هنوز نقطه‌ی آغاز و پایان حرکت‌هایان، انسان و حقوق و حرمتش نیست.

س: در آستانه‌ی بیستمین سال کشتارهای سال ۱۳۶۰ در زندان‌های رژیم سیاه اسلامی هستیم. در این مورد شما انسان‌زیادی را مطالعه کرده، و با سیاری از زندانیان آن دوره صبحت و خاطرات شان را شنیده‌اید و تنظیم کرده‌اید. به نظر شما زندان‌های رژیم اسلامی در آن سال‌ها با وضعیت سال‌های قبل و بعد از خرداد ۱۳۶۰ چه تفاوت‌هایی دارد؟ با توجه به این که اذیت و آزار و اعدام زندانی وجود داشت، ولی شکنجه‌های سخت کمتر بود و رژیم در حال سازمان دادن ارگان‌های سرکوب خود بود و هنوز جمیع جور نشده بود تا بتواند نظم مطلوب را برقرار کند. به قولِ لاجوردی، جلال اوین، نظم‌شان در بی‌نظمی بود!

مهاجر: درست می‌گویید. نهاد زندان هم مثل دیگر نهادهای جمهوری اسلامی، رفته رفته شکل گرفت و جا افتاد. در دوره‌ی ۱۳۵۷-۶۰ شکنجه کمتر بود. مهی زندانیان را به زیر شکنجه نمی‌بردند. اما می‌دانیم که شماری از سران و گردانندگان حکومت شاه پیش از اعدام شکنجه شدند؛ اعضای گروه "فرقان" را به ضرب شکنجه‌های سخت درهم شکستند؛ متهمان شرکت در کودتای نوژه را هم شماری از کوشندگان گرد و ترکمن هم شکنجه شدند. و نیز بیشتر چهارها و مجاهدهایی که از اسفند ۱۳۵۹ و بنا بر طرح از پیش ریخته شده‌ای به دست سپاه پاسداران و کیتیچی‌ها شکار می‌شدند. به واقع از همان آغاز به روی کارآشیان، جمهوری اسلامی هر جا که لازم بود و بهانه‌ی لازم را هم داشت، به شدیدترین شکلی با " مجرم سیاسی" روبرو شد؛ با رفتار و هنجارهای عهد عتیقش. به بیانی دیگر، عناصر نظام زندان ایده‌آلشان، پیش از سال ۱۳۶۰ هم اینجا و هم آن جا به چشم آمدند. بود و بیش از هر کجا در بند ۲۰۹ اوین، این بند که در دست دلیره‌ی اطلاعات سپاه پاسداران بود از جهاتی شکل نطفه‌ای زندانی بود که از سال ۱۳۶۰ به این ایستادگی و پایداری نبود، اگر گردانندگان نظام در عمل در نیاپته بودند که این توده‌ی زندانی به "صراط مستقیم" نمی‌رود و "حزب‌الله" نمی‌شود، هرگز کارخانه‌ی توابسازی‌شان را تعطیل نمی‌کردند. بله، ایستادگی و پایداری زندانیان سیاسی بود که باعث و پس‌نشینی حکومت شد و نه انتقاد آقای منتظری به سختگیری‌های پیش از اندازه حضرات؛ آنطور که شایع شده و در کتاب خاطرات او عده‌ای داشتند. در همین زندان بود که اعضای گروه فرقان را تا سرحد مرگ شکنجه دادند. در همین زندان بود که تقدی شهرام، محسن فاضل، سعید سلطانپور، محمد رضا سعادتی را نگه می‌داشتند و... در اینجا، هدف از اعمال سیاست خشونت، و اذیت و آزار زندانی، تنها

در دوره‌ی بازاندیشی‌ای که چه بسا پس از کشتار بزرگ سال ۶۷ آغاز می‌شود، رُك و روشن از ضرورت لغو حکم اعدام سخن می‌گفت. در این مورد اما تغییر و تحولی در نگاه و جهان‌نگری اصلاح طلبان دینی به چشم نمی‌آید. جنجالی که پس از انتشار نوشته‌ای آقای باقرزاده در "صحب آزادگان" به وجود آمد را به یاد دارید؟ در برای پاتک جناح راست، زود جا زند و یک بند تکرار کردند که این مقاله از خارج از کشور آمده و ... پس از آن جنجال اگر اشتباه نکنم، دیگر نوشته‌ای درباره‌ی ضرورت لغو حکم اعدام در روزنامه‌ها و نشریه‌ها نیاید. قابل فهم است. اما این که چرا در خارج از کشور به این مستله‌ی مهم نمی‌پردازیم؛ یا چنانکه باید و شاید نمی‌پردازم، تامل برانگیز است. شاید دلیلش این باشد که هنوز انسانگرا نشده‌ایم؛ هنوز نقطه‌ی آغاز و پایان تلاش‌هایمان قرار نداده‌ایم. هنوز نقطه‌ی آغاز و پایان حرکت‌هایمان، انسان و حقوق و حرمتش نیست.

من: آن وقت گزارش‌هایی از زندان به بیرون می‌آمد مبنی بر اینکه عده‌ای از زندانیان، تشكیلاتی در داخل زندان به وجود آورده‌اند که گویا از چشم رژیم هم پنهان نبود.

مهاجر: "تشکیلات بندی‌ها" را می‌گویند؟

من: بل.

مهاجر: "تشکیلات بندی‌ها" و استگان مجاهدین بودند. وقتی لو می‌روند و رژیم می‌فهد که مجاهدین در داخل زندان هم سرگرم سازماندهی هستند، سخت به خشم می‌آید. در دم سیاری از آنها را سربه‌نیست می‌کند و شماری شان را به زیر شکنجه‌های توافرسا می‌برد. با کشف این شبکه، حال و هوای زندان قزل‌حصار به کلی دگرگون می‌شود. پیش از این ماجرا، زندگی در قزل‌حصار خیلی سخت نبود. به قول معروف، زمین تا آسمان با اوین فرق می‌کرد. اما با لو رفتن "تشکیلات بندی‌ها"، به زندانیان سخت می‌گیرند و وضعیتی به وجود می‌آورند که با وضعیت حاکم بر اوین تفاوت چندانی نداشت.

من: آقای مهاجر، گرچه ۳۰ خرداد موضوع گفتگوی ماست اما اجازه بدهید که گریزی هم به کشتارهای تابستان سال ۶۷ بزنیم. گرچه به نسبت کشتار سال ۶۷ به این کشتار پیشتر پرداخته شده و کم‌ویش ابعاد فاجعه شناخته شده است و همه می‌دانند که این پاکسازی عظیم در زندان‌ها به دستور خیلی بوده، اما خوب است که به مقایسه‌ای این دو کشتار هم پردازیم. اشاره کردید که دستور کار سال ۶۰، توابسازی بود. دستور سال ۶۷ آیا در همشکستن کامل مقاومت زندانیان سیاسی نبود؟

مهاجر: بدیهی است که وقتی طرح توابسازی شان را به مردم اجراء گذاشتند، به خوبی می‌دانستند که نمی‌توانند مه را به "صراط مستقیم" هدایت کنند و برخی اصلاح‌شدنی نیستند. اما به یقین نمی‌دانیم نکره می‌کنم پاسخ پرسش‌تان را داده باشم. با این حال اجازه بدهید نکته‌ای را که به تلویغ گفتم، تصریح کنم. اعدام‌های سال ۱۳۶۷ در سال‌های ۱۳۶۰-۶۳ کمیسیون حقوق بشر ملل متحد که کارنامه‌ی جنایت‌های شان را پیش چشم مردم جهان قرار می‌داد، راحت می‌شدند. کمیسیون حقوق بشر ملل متحد که کارنامه‌ی گزارش‌های هولناک و تکاندهنده‌ی بازرس ویژه‌ی کمیسیون حقوق بشر ملل متحد که کارنامه‌ی جنایت‌های شان را پیش چشم مردم جهان قرار می‌داد، راحت می‌شدند. فکر می‌کنم پاسخ پرسش‌تان را داده باشم. با این حال اجازه بدهید نکته‌ای را که به تلویغ گفتم، تصریح کنم. اعدام‌های سال ۱۳۶۷ در سال‌های ۱۳۶۰-۶۳ ریشه دارد و شکست خفتبار حکومت در پیش‌برده طرح به توبه و ادانت زندانیان سیاسی ایران. وقتی اسناد آن دوره را به دقت بررسی می‌کنیم، متوجه می‌شویم که پرونده‌ی جانباختگان سال ۶۷ از پیش روشن بوده. بی‌دلیل نیست که وقتی بهانه‌ی لازم را به دست می‌آورند و زمان مناسب اجرای حکم فرا می‌رسد، تنها به سه سوال بسته می‌کنند: مسلمان هستی یا مارکسیست؟ نازار می‌خوانی؟ حاضری گروه را محکوم کنی؟

من: آن وقت گزارش‌هایی از زندان به بیرون می‌آمد مبنی بر اینکه عده‌ای از زندانیان، تشكیلاتی در داخل زندان به وجود آورده‌اند که گویا از چشم رژیم هم پنهان نبود.

مهاجر: "تشکیلات بندی‌ها" را می‌گویند؟

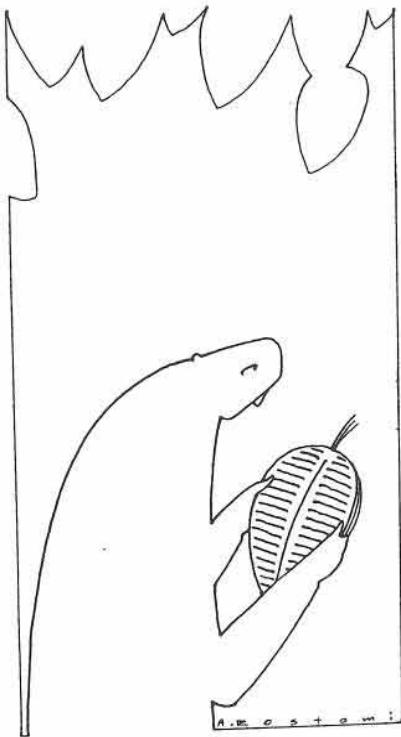
من: بل.

مهاجر: دسته‌های سارتر است: اما توضیح دهنده‌ی وضع اصلاح‌طلبان در قدرت هم هست. دسته‌های همه‌شان گلوه است. اگر بخواهند درباره‌ی این جنایات بزرگ حرف بزنند، باید درباره‌ی خبلی چیزها حرف بزنند و کار به جاهای باریک می‌رسد و دستها رومی شود و به قول حافظ، مصلحت نیست که پرده بروند افتاد و راز ...

من: پس از سال ۶۰ که نقطه‌ی اوج اعدام‌هاست، جو رفته رفته عوض می‌شود. از سال ۶۴ به بعد که مسئولان زندان عوض می‌شوند، تا سال ۶۷ می‌توانیم بگوییم که فضای زندان تا اندیشه‌ای باز است. سال ۶۷ سال "پاک سازی" زندان‌هاست. همانطور که گفتید هدی اصلاح‌نایاب‌های شناخته شده حتا عده‌ای از رهبران حزب توده- را اعدام کردند. البته عده‌ای هم با برخورد به اصطلاح تاکتیکی توانستند جانشان را نجات دهند. در هر حال پس از اعدام هفت هشت هزار نفر، ۹۰۰ زندانی مرد را پس از راهپیمایی "بیعت با امام" آزاد کردند. بعد از آن، یک دوره آرامش برقرار شد. از آن زمان تا مقطعی که دعوا بین "خودی" ها بالا گرفت، از وضعیت زندان‌های ایران چه اطلاعی دارید؟

مهاجر: همانطور که اشاره کردید از آخر سال ۶۷ زندانیان مردی را که به "راهپیمایی بیعت با امام" رفته‌اند، کم کم آزاد کردند. آن‌هایی هم که به آن راهپیمایی نرفتند، در زندان ماندند؛ مثل آقای عباس امیرانظام، زنان سرمهوضعی را هم تا سال ۱۳۷۰، آزاد کردند. از آن زمان تا سال ۱۳۷۶ آگاهی زیادی درباره‌ی وضعیت زندان‌ها در دست نیست. همین قدر می‌دانیم که دیگر هویت زندانی‌ی سیاسی را هم به رسمیت نمی‌شناختند و آنها را با زندانیان عادی در یک بند می‌گذاشتند. این را هم می‌دانیم که برخلاف زندان زنان که به گلی از زندانیان قدیمی تری شده بود، چند زندانی سیاسی قدیمی در زندان مردان مانده بود. ناصر قلمبر ذوقی در نوشته‌ای به نام "زندانها و آدمها" که در پیام امروز شماره‌ی ۴۴، اسفند ۷۹ آمده، به یکی از اعضای چریک‌های فدایی خلق اشاره کرده که "شاید تنها بازمانده این سازمان در این‌باشد" و قاضی وی با احتساب شش سال زندان در زمان شاه ب عنوان سوه ساقبه! وی را به مدت مشت سال روانه‌ی زندان کرده بود و او بردار و بدون اعتراض جبس خود را تحمل می‌کرد". از این گونه آگاهی‌های جسته و گریخته که بگذریم، چیز زیادی در دست نداریم. دقیق این است که بگریم من چیز زیادی در دست ندارم. که با تکیه بر آن بتوانم زندان آن دوران را برای شما و یا برای خودم بازسازی کنم. با این حال برداشتم این است که سال‌های ۱۳۷۰-۷۶ اسلام‌های گذار زندان جمهوری اسلامی است؛ از آن چه دیروز بود، به آن چه امروز طراحان کشتار دیروز بودند. شما که این موضوع را

من: پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، و انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری و بازشدن فضای سیاسی، باز هم هر دو جناح حکومت سعی می‌کنند که مسئله‌ی کشتارها خصوصاً سال‌های ۶۰ و ۶۲ را مسکوت بگذارند. گرچه روزنامه‌های معروف به اصلاح‌طلب این جا و آنجا چیزهایی در باره‌ی زندان‌های جمهوری اسلامی نوشته‌اند، اما هر دو جناح سعی داشته‌اند که این مسئله را از حافظه‌ی جمعی جامعه پاک کنند. ضمن این که اکثر همین «اصلاح‌طلبان» امروز، طراحان کشتار دیروز بودند. شما که این موضوع را



که منطق هستی و ساز و کار اساسی زندان جمهوری اسلامی، همانی است که بود. شاهد ادعای را از نامه‌ی سرگشاده حشمت‌الله طبرزی به ولی فقیه آیت‌الله خامنه‌ای می‌آورم که در فروردین ماه ۱۳۸۰ بخش شد. می‌نویسد: «در دوران صد و ده روزی که در شکنجه‌گاه «توحید» بودم، شب روز فریاد داشجوبان بر وجود می‌نشست. فراموش کردم بگویم که صدها داشجوبی که در جریان خیزش داشجوبی تیرماه ۱۳۷۸ دستگیر شدند و بنا به گزارش هفته پیش گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بشر ملل متحد ۵۰۰ نفر از آنها هنوز در زندان‌های جمهوری اسلامی بلا تکلیف مانده‌اند را به همین بند ۳۲۵ انداختند» اجازه می‌خواهم داستان شکنجه شدن یکی و فقط یکی از آنها را که به حکم بیدادگاه انقلاب به دست شکنجه‌گرهای وزارت اطلاعات افتاد و هنوز در زندان هست را برای شما بازگو کنم تا معنا و مضمون عدالت و پیروی از علی واوضحت شود. این فرد محمد رضا کثراei است. در سه روز اول که در سلول ۱۰۱ بودم، صدای بازجو را می‌شنیدم که از او می‌خواست مصاحبه کند. او التمس می‌کرد و می‌گفت من مصاحبه نمی‌کنم. شاید روز سه شنبه یا چهارشنبه ۲۸ یا ۲۹ تیرماه بود. او می‌گفت من مریض هستم. اما شکنجه‌گر او را نمی‌کرد. بعد از مدتی فریادهای محمد رضا بلند شد، و این در حالتی بود که پتو در دهان او قرار داده بودند که به دلیل شدت درد و شکنجه زبان خود را قطع نکند. پس از مدتی صدای شکنجه‌گر را شنیدم که می‌گفت: محمد خره آرام شدی؟! بعداً محمد رضا را در بند عمومی دیدم. احمد باطبی هم بود. باطبی می‌گفت: برای شکنجه‌ی من بردندم پیش کثراei که با کابل بر کف پای او می‌زند. کثراei تعریف می‌کرد: آنقدر بر کتف پایم زند که خون جاری شد. او تعریف می‌کرد: پدر و مادرم را به توحید آورده‌ند و لباس‌هایم را به آنها دادند و گفتند پسرتان فردا اعدام می‌شود و من در سلول صدای آنها را می‌شنیدم. هر روز، پشت سلول من می‌آمدند و می‌گفتند این فردا اعدام می‌شود. او تعریف می‌کرد برای چند ساعت او را روی یک صندلی نشانده‌اند به انتظار اعدام و...»

کرده است، عمال‌الدین باقی هم در نوشته‌ای در «پیام امروز» شماره‌ی ۴۳ از جمعیت ۱۷۰۰۰۰ هزاری زندانیان یاد کرده است. مرتضی بختیاری رئیس سازمان زندان‌های جمهوری اسلامی هم در گفتگویی که در شماره‌ی ۴۵ «پیام امروز» آمده گفته که ۱۵۸۰۰ هزار زندانی دارند که «حدود ۹۲۰۰۰ نفر در ارتباط با مواد مخدر در زندان‌ها هستند». همین جا بگوییم یکی از شگردهایی که برای اذیت و آزار زندانیان سیاسی و عقیدتی به کار می‌برند، همانا هبند کردن آنها با زندانیان عادی است. احمد زیدآبادی در اعتراض به همین مسئله دست به اعتصاپ غذا زد. بگذارید چند خطی از نامه‌ی ۱۳۷۹ او را برای شما بخواهیم، می‌نویسد: «شاید اقدام قاضی برای تغییر بند اینجانب در مقایسه با اعمال فشارهایی که در طول ۶ ماه گذشته بر من و سایر همکاران مطبوعاتی وارد شده به نظرتان بی‌اهمیت آید و ارزش اعتصاپ غذا را نداشته باشد. اما تعجب خواجهید کرد اگر بگوییم تغییر پی در پی سلول و یا بند یک زندانی، شکنجه‌ی پنهانی است که علیه برخی از زندانیان روا می‌دارند. شکنجه‌ای که نه به چشم می‌آید و نه در بیرون حسابی نسبت به آن نشان داده می‌شود. تاکنون حدود ده بار سلول یا بند مرا عوض کرده‌اند... بر اساس آئین نامه‌ی زندان، من باید در کنار دولت و مطبوعاتی خود در بند ۳۲۵ باشم. با این حال از ماندن در بند ۳ آموزشگاه به علت حضور داشجوبان شکنجه دیده و ستمیده ماجراه کوی داششگاه راضی‌ام و اعتراضی ندارم. اما آنها حضور مرا در سالن ۳ نیز تاب نیاورده‌اند و به زور و اجبار و بی‌درنگ به سالن ۵ که مخصوص متهمان و مجرمان مالی است، منتقل کردند. در مورد سالن ۵ همین قدر بگویم که این سالن حدود ۲۴۰ زندانی یعنی سه تا چهار برابر ظرفیت عادی سالن. در هم

س: همانطور که می‌دانیم امروز عددی از «اصلاح طلبان» - انحصار گران دیروز - در زندان هستند و در نامه‌هایی که از زندان به بیرون می‌فرستند چنان از وضع زندان تعریف می‌کنند که گویا رژیم انسان گش اسلامی، دمکرات شده و وضعیت زندانیان سیاسی به گلی تغییر کرده است، دلیلی هم که می‌آورند این است که زندانیان را کمتر آزار می‌دهند. می‌گویند که آنها حالا می‌توانند با بیرون از زندان ارتباط برقرار کنند. وقتی هم از زندان آزاد می‌شوند خاطرات زندانیان منتشر می‌شود. و می‌بینیم که این خاطرات چه تفاوت فاحشی با خاطرات زندانیان سیاسی که در سالهای ۶۰ زندان بودند دارد. مثلاً در خاطرات شیرین عبادی، محسن کدیور، از وضعیت زندان‌ها چنان تعریف و تعبیه شده که گویا زندان جمهوری اسلامی جای خیلی بدی هم نیست: شلاق، شکنجه، آپلو و قپانی در کار نیست و تنها بدیاش این است که مدتی آدم را تنها می‌گذارند و در انفرادی نگه میدارند. آیا در مورد این دوره شما اطلاعات خاصی دارید؟

مهاجر: زندان جمهوری اسلامی از زندان‌های گوناگونی تشکیل شده. زندان‌هایی که از جهات بسیاری با هم متفاوتند. می‌گویند «(می‌نویسند) که بند ۲۶۰ که ویژه اطلاعاتی» هاست، با بند ۲۶۹ یا آموزشگاه قابل مقایسه نیست. کیفیت و خوراک و پوشانک کسانی که به ۲۶۹ می‌فرستند، تفاوت زیادی با جاهای دیگر دارد. نگهبان‌های این دو زندان نیز با هم فرق دارند. به شهادت بسیاری از گزارش‌هایی که در دست است، رفتار زندان‌بازان با زندانیان بند ۲۶۹، مؤبدانه است. این درباره‌ی بند ۳۲۵ این هم که ویژه روحانیون و کارمندان دولت است، صادق است. آقایان کرباسچی، کدیور، نوری، شمس‌الواعظین پیغمبان این بند بودند که حیاط با صفا و کافه تریا و رستوران هم دارد. برخی از کسانی که گذارشان به این بند افتاده، از وضعیت مناسب آن سخن گفته‌اند: از جمله آقای محسن کدیور نوشته‌اند: «... از ماه سوم امکان استفاده از یک رادیوی یک سوچ را یافتیم. دو ماه اول امکان تلفن فراهم نشد. از ماه هفتم هر روز پنج دقیقه، و از ماه نهم هر روز پنج دقیقه، مثل بقیه زندانیان... با این که زندان‌بازان نسبت به ورود کتاب و روزنامه بسیار حساس بودند و برای هر نسخه کتاب یا روزنامه چند جا صورت جلسه می‌شد و اثر انگشت اخذ می‌شد (در زندان اضطراء معنی ندارد) اما بر عکس، تریاک و دیگر مواد مخدر در زندان نسبتاً فراوان بود و شبهای غالباً بساط منقل پیش (از این نباید ترسید، پیام امروز، شماره ۴۳، بهمن ۱۳۷۹).

نقطه‌ی مقابل وضعیت ۳۲۵ را ۲۰۹ دارد. اینجا به قول عمال‌الدین باقی، «دیار فراموش شدگان» است. به اصطلاح مفسدان و مشرکان و محاربان را در این جا نگه میدارند. داشجوبانی که در جریان خیزش داشجوبی ۱۸ تیر ۱۳۷۸ دستگیر شدند را به اینجا آورند. «خودی‌هایی که از خط بیرون می‌زنند را هم چند صباحی به این جا می‌اورند تا فراموش نکنند دنیا دست کیست. نامه‌ها و گزارش‌هایی که از این زندان به بیرون آمده، آنچه در گزارش نایانده‌ی کمیسیون حقوق بشر ملل متحد هم بر این واقعیت تاکید دارد. همو شمار دستگیر شدگان را ۱۵۰۰ نفر اعلام کرده است. درباره‌ی شمار زندانیان سیاسی عقیدتی آمار مطمئنی دست نداریم. اما حدود کل جمعیت زندانی را کم و بیش می‌دانیم. در همان گزارشی که به آن استناد کردم، نایانده ویژه کمیسیون حقوق بشر ملل متعدد، گل جمعیت زندانی را ۱۸۰۰۰ نفر برآورد

خشونت و بی رحمی شان نسبت به مخالفان و نافرمانان چیزی کاسته شده. البته در دهه‌ی گذشته، زندانیان سیاسی که اعدام شده‌اند، انگشت شمارند و این مهمترین و ملحوظ‌ترین تفاوت میان دو دوره است. از دستگیرش‌دگان جنبش دانشجویایی سال ۷۸ هم کسی را اعدام نکرده‌اند. احمد باطیبی، مهران عبدالباقی، شوچهر و اکبر محمدی را به اعدام محکوم کردند، اما چون به زیانشان تمام می‌شد، از اعدام شان درگذشتند و به آنها حبس‌های دراز مدت دادند.

س : یک نکته اساسی را فراموش نکنیم، در سال ۶۰ که آن موج عظیم اعدام را راه انداختند، اکثربت جامعه نسبت به حکومت توهمند داشت. هنوز دست حکومت برای مردم رو نشده بود. به همین خاطر با شروع کشثارها آب از آب تنگان خورد. در صورتی که امروز اکثربت جامعه با حکومت مخالف است، به همین دلیل هم هست که اخبار زندان به راحتی بیرون می‌آید؛ در حالیکه در آن سال‌ها، درصد کوچکی از اخبار زندان‌ها حتاً به گوش مردم نمی‌رسید. با این که می‌دانیم ابعاد وفاحت و جنایت آن سال‌ها به هیچ وجه با امروز قابل قیاس نیست. آن موقع وقته کسی را پایی تلویزیون می‌آوردند، اکثر مردم متوجه نمی‌شوند ساجرا از چه قرار است، در صورتی که امروز کلامی از این اعتراف‌ها و اقرارها را کسی جدی نمی‌پنند. به نظر می‌رسد از مقطع پشت تلویزیون آمدن سعیدی سیرجانی، این شیوه به اصطلاح بی‌اعتبار کردن مخالفان به کلی بی‌اعتبار شده و تاثیر معکوس به بار آورده.

مهاجر: با شما هم عقیده‌ام، به قول قدیمی‌ها، آش‌آنقدر شور شده که حاجی هم فهمیده. از وقتی که به بخشی از اصلاح طلبان انجک "براندازی" زده‌اند و پروردگاری‌های واپس نشاندن آن‌ها به نقطه‌ی صفر را در دستور گذاشته‌اند، چنان جنب و جوشی در مخالفت با اقربای تلویزیونی به چشم می‌آید که کم‌نظیر است. جالب نیست؟ اعضای فراکسیون دوم خرداد مجلس، مجمع نایاب‌دگان اداره مجلس و شماری از اساتید حوزه‌ی علمیه‌ی قم در رأس این جنبش‌اند. موضوع تازه و به نسبت تند آقای منتظری را هم لاید شنیده‌اید. در پیام ۲۱ فروردین ۱۳۸۰ شان «به ملت شریف و متعمد ایران» نوشتند: «اکثر افراد بازداشت شده را که اینجانب می‌شناسم هیچ گاه در صدد براندازی نظام اسلامی نبوده‌اند و در بحران سالهایی که گروه‌های مسلح در صدد براندازی نظام بودند، اینان اعمال آنان را محکوم و مردود می‌دانستند و ... آری، وادار نمودن افراد بازداشت شده به اعتراضات دروغ و جرائم انجام شده و سپس اظهار توبه و ندامت و تقاضای عفو، شیوه‌ای است که متناسبه سال‌هاست در جمهوری اسلامی به شکل یک سنت در آمده است.

س : آقای مهاجر شما که روی موضوع زندان کار می‌کنید و اطلاعات زیادی در این باره جمع‌آوری کرده‌اید، چه پیشنهادی دارید برای اینکه این دو رویداد مهم از حافظه‌ی جمیع ما پاک نشود؟ برای این که کشثارهای ۶۰ و ۶۷ از یاد نرود، کشثارهایی که در تاریخ تنها با کشثار یهودیان توسط نازی‌ها قابل مقایسه است.

مهاجر: کم و بیش همان که تاکنون کردایم؛ برگزاری مراسم یادبود و بزرگداشت جانباختگان؛

بسی فراتر می‌رود. حتا اگر گروه‌بندی‌هایی نخواهد کنند که پیشتر با دیگران شده است، راه به جایی نمی‌برند؛ به ویژه اگر جنگ قدرت شد بگیرد. سنت و روال کار این اجازه را به آنها نمی‌دهد.

از سوی دیگر اگر فراموش نکنیم که زندان جمهوری اسلامی ایران از چند زندان جدگانه پدید آمده، و اگر توجه داشت باشیم که بسیاری از گزارش‌ها و خاطراتی که از زندان مردان در مطبوعات رسمی کشور آمده، به قلم زندانیان بند ۳۲۵ بوده است و از زندان زنان هم بیش از سه گزارش بیشتر نداریم (بادمانده‌های خانه‌ای شیرین عبادی، شهلا لاهیجی و مهرانگیز کار که از آن میان تنها خانم عبادی فرموده‌اند «اوین جای خیلی بدی هم نیست») و از هیچیک از دختران دانشجویی که در جریان خیزش تیرماه ۷۸ به زندان افتادند، یا زنان مجاهدی که در چند سال گذشته دستگیر شده‌اند، چیز زیادی نشنیده‌ایم و شنیده‌های جست و گریخته‌مان از خودکشی و خودسوزی زنان زندانی سیاسی خبر میدهد، آن وقت دچار خوشباوری نمی‌شویم و داوری شتابزده نمی‌کنیم که وضعیت زندان و زندانی سیاسی در دوره‌ی آقای خاتمی بهتر شده است. کاش چنین بود؛ اما نهادهایی که وضعیت زندان و زندانی سیاسی در ایران را دنبال می‌کنند، تغییری در ساز و کار نظام زندان جمهوری اسلامی ایران نمی‌پنند. نه عفو بین‌الملل، نه دیدبان حقوق بشر، نه جامعه‌ی دفاع از حقوق پسر در ایران و نه هیچ نهاد دیگری. بدتر به قول گزارشگر ویژه ملل متعدد این که ... هیچ گونه اطلاعی به نماینده ویژه

نرسیده است که این حکومت عزم رفع این بله (شکجه) را داشته باشد...». خوب اگر نگاه کنیم می‌بینیم که شکل و شیوه‌ی بازداشت، بازجویی، اعمال فشار و شکنجه، رفتار با زندانی سیاسی و عقیدتی و و همانی است که بود. ببیند با آقای طاهر احمدزاده چه کرده‌اند. همین چند روز پیش بود که دختر ایشان خانم ستوره احمدزاده اطلاع دادند که خبری از پدر ۸۱ ساله‌شان در دست نیست و سخت نگران چان ایشان هستند. و لاید شنیده‌اید که از وقتی آقای سحابی را به زندان ۵۹ انتقال داده اند. که در اختیار حفاظت و اطلاعات سپاه پاسداران است ملاقاتی با خانواده‌اش نداشته است و انواع شایعه‌ها بر زبان بوده است و از جمله‌ی این شایعه که ایشان در مصاحبه‌ی ویدیویی اعتراف کرده‌اند قصد براندازی نظام را داشته است و با ییگانگان تناس و همان داستان آشنا، این‌ها البته شایعه است و درست و غلط بودنش را خودشان می‌دانند. اما آنچه واقعیت دارد و همه می‌دانند این است که علی افشاری را پشت تلویزیون آورده‌اند. می‌دانید که او از رهبران "دقتر تحکیم وحدت" است که به قول شما روزگاری نه چندان دور. "خودی" بود و هنوزم از نگاه بخشی از حکومت اسلامی خودی به حساب می‌آید. جالب این است که در آغاز مصاحبه، آقای بازجو می‌گوید و دوباره «بگویند که شما خودتان درخواست مصاحبه کرده‌اید». وقتی این جمله را شنیدم به یاد زنده یاد سیرجانی اتفاهم و ناماگی که به "بازجوی عزیز" ش نوشته بود. می‌خواهم بگویم اگر ماجراهی دوستانش زندانی سیاسی در ایران اسلامی را دنبال کنیم، می‌بینیم که نه بینان اندیشه‌شان درباره زندان و

می‌لولند. سلولی که من در آن به سر می‌برم ۲۴ متر است که نفر در آن زندانی‌اند؛ یعنی برای هر زندانی فقط یک متر فضا هست. از این رو با شش نفر دیگر، گفت سلول نزدیک در می‌خوابم، نه همدل و همزبانی دارم و نه اصولاً امکان تفکر، مطالعه و نوشتن برایم فراهم است. برای من این شرایط دشوارتر از تحمل سلول انفرادی و یا حتا شلاق خوردن روزانه است».

زیدآبادی در نامه‌ی دیگری که دو روز پس از این نامه نوشته، در ضمن اشاره به شکنجه‌ی احمد باطیبی، به خداوند سوگند می‌خورد: «زندان‌های ایران به مرکز تحریب اعصاب و زوان زندانیان تبدیل شده است». با این شهادت، گفته‌ای طبرزی طبرزی از آن پذیرتر می‌شود. گفته‌ای که در نامه‌ی سرگشاده‌اش به آقای خانم‌ای آمده. می‌گوید پس از سه روز شنیدن «فريادهای دلخراش دانشجويان که زير شکنجه فرياد می‌زنند... من را به سلول انفرادی ۲۰۴ در بند ۲۰۰ منتقل کردم. بند ۲۰۰ به بند روانی‌ها معروف بود. در واقع اگر کسی را می‌خواستند روانی کنند به اين بند منتقل می‌کردند».

س : سوالی که برای من مطرح می‌شود این است که آیا ممکن است با طیفی که روزگاری "خودی" محسوب می‌شند و هنوزم بخش اکثریتی از آن "خودی" است، همان کاری را کنند که با "غير خودی" کردند؟ آیا ممکن است با عناصر وابسته به جریان اصلاح طلب همانطور رفتار کنند، که با عناصر وابسته به جنبش اقلابی سالهای ۶۰ می‌گردند؟ عده‌ای می‌گویند آن دوره به پایان رسیده.

مهاجر: من، پیرو مکتب فکری هستم که ملاک يا يكى از ملاکهای - شناخت از قدرت‌ها را، طرز رفتار آنها با مخالفان و نافرمانان می‌داند. "قدرت" در معنای گسترده‌ی کلمه متد نظر است؛ و نه در معنای محدود کلمه. در این معنا، "قدرت"، به مشابهی مقوله‌ای فراگیر مطرح می‌شود و به پنهانی سیاست فروکاسته نمی‌شود. در پنهانی سیاست هم در دولت خلاصه نمی‌گردد؛ که حزبها و سازمانها و گروهها و حتا افراد را تیز در برمی‌گیرد. در این نگرش، طرز رفتار فلان دولت، یا فلان حزب، یا فلان فرد، یا فلان مخالف و یا بهمن نافرمان، نایاب و نشانگ طرز رفتار کلی آن دولت، حزب، فرد با هر مخالفیست؛ نه با یک مخالف معین؛ بیان یک قانونمندی و قاعده است و نه یک اتفاق و استثناء. به کار بستن این اصل یا آنزوze به ویژه در پنهانی سیاست که سیال است و جایگاه دولت و دشمن دائم عوض می‌شود. از سیاست‌های جهات مفید است. اگر از این اصل، از این آنزوze پیروی می‌کردیم، در پس رفتار خمینی‌گرایان با سران نظام شاهنشاهی، هم به راه و رسمشان پی می‌بردیم، هم طرح کلی آینده را می‌دیدیم و هم سایه‌ی آن طبابی را که رفتارهای گردن یک مخالفان افتاد. همیشه از غریبه‌ها آغاز شده، از غیر "خودی"‌ها. میشه گام به گام پیش آمده و فراگیر شده. و سر آخر، گریبان "خودی"‌ها را هم گرفته. مگر آقای بنی صدر و دوستانش روزگاری "خودی" محسوب نمی‌شند؟ مگر قطب‌زاده‌ی نگونه‌ی "خودی" به حساب نمی‌آمد؟ مگر سید مهدی هاشمی از خودشان نبود؛ نه، هر پدیده منطق و کارکردی دارد که استقلالش از اراده‌ی افراد

شعری از آذو

(از زندانیان اوین ، در سال ۱۳۶۲)

امروز از بدنم می گویم
از خانه‌ام که مأمن روحنم نبود
از پاهایم که زنده در گور بود
از دست‌هایم که مدام نفس‌هایم را در سینه حبس می‌کرد
از انگشتان بریده‌ام که گره‌های کور به ذهنم می‌بست
از گوش‌هایم که نمی‌شنید
و چشم‌هایم که سیاهی می‌دید
پوستم روح بیابان داشت
و من در ترک‌های عمیقش راهم را گم می‌کردم .
زبانم گوشت سرخی بود
که از ترس دندان‌ها خاموش بود .
و صدایم در چاهی در سرزینی دور
ناله‌های آزادی سر می‌داد .
زنگی مفهوم ساکنی بود که می‌گندید
و من در گندیدن تنم
تنها می‌ماندم .
بوی تعفن خبر از مرگی شرین می‌داد
حل شدن ، یکی شدن ، با هر چه که هست ،
روح‌اما زمین را نقب می‌زد
و ریشه‌هایم از دیوارهای بلند می‌گذشت .
و من شب‌ها تلخی وجود را
در مهربانی رودها می‌شستم
و سرگردان به دنبال تکه‌هایم
به هر کجا سر می‌کشیدم .
ماه انگشتانم را به میهمانی نور می‌برد
شبنم بر روی‌ای فردایم فرو می‌ریخت
سلوم از بوی یاس و مرگ پر و خالی می‌شد
ترسم را گوشه‌ی پیراهنم گره زدم
و در طول لحظه‌ها به انسان اندیشیدم .
و امروز از بدنم می گویم
خانه‌ام ، مأمن روح
که با هر چه که هست
بکی است .

۱۹۹۸

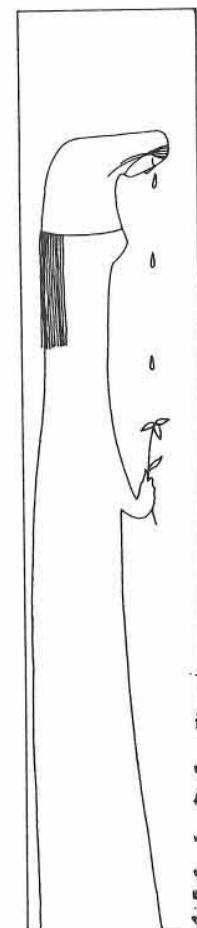


در بهترین حالت اسم بیرون آوریم و جانی به کالبدشان بدھیم. بگوئیم که بودند، چگونه زندگی کردند، چه کار کردند، چه سفرهایی رفتند، چه طور عاشق شدند و ... این کتاب به زندگی پس از زندان هم می‌پردازد،

س : آقای مهاجر شما با بسیاری از زندانیان سیاسی که آزاد شده‌اند، ارتباط دارید. گفته می‌شود حرف‌های ناگفته‌ای بین زندانیان سابق وجود دارد که برای ثبت در تاریخ زندان جمهوری اسلامی لازم است و می‌بایست که گفته شود. نظر شما در این باره چیست؟

مهاجر: کوشش کرده‌ایم شایی از این ناگفته‌ها را در جلد دوم "کتاب زندان" بیاوریم. این ناگفته‌ها که دیگر به رابطه‌ی میان زندانی و زندان‌بان باز نمی‌گردد و درباره‌ی مناسبات میان زندانی و زندانی است، یکی از تامل برانگیزترین سوابه‌های زندگی در زندان جمهوری اسلامی است؛ به ویژه زندان زنان جمهوری اسلامی، و شرح این ماجرا، شرح اینکه زندانی با زندانی چگونه رفتاری کرده، نه ساده است و نه آسان. من پس از چند سال کار در این زمینه به این نتیجه رسیده‌ام: تا زمانی که داستان اصلی بازگفته نشود، داستان‌های فرعی به زبان نمی‌آید. به بیان دیگر مadam که سیاست خشونت جمهوری اسلامی شکافته نشده بود و دانسته نبود که زندان‌بان با زندانی چه کرده، کشش چندانی به بازگوئی و چه بسا بازنوسی کژرفتاری زندانی با زندانی وجود نداشت و بررسی خشونتی که در این گونه رفتارها نهفته است. مثالی بیاورم، بایکوب بخشی از زندانیان از سوی دیگران و تاثیر این کردار بر زندانیان بازیکوت شده و به طور کلی بر فضای زندان کمتر به زبان آمده و بررسی شده. خُب وارد شدن به این قلمرو ما را به قلمروهای دیگری می‌برد و پرسش‌های بنیادینی در برابر ما می‌گذارد. پرسش‌هایی از این دست: از کجا آغاز می‌کنیم، از انسان و یا از خط سیاسی او؟ تا چه حد به رعایت شان، حیثیت و حقوق انسان هر انسانی - باور داریم؟ آیا حق زندگی را اولین و طبیعی‌ترین حق هر انسانی می‌شناسیم و یا ما هم به حکم اعدام باور داریم، ریختن خون دشمن را "حلال" می‌دانیم و هر بدکاری با او را مجاز؛ زیاده حرف زنن. در جلد دوم "کتاب زندان" ، موردها و مصادقه‌های این اصول را آورده‌ایم؛ از زبان کسانی که از جهنم زندان جمهوری اسلامی جان سالم به در برده‌اند.

س : اگر از فردای انقلاب روشنگرترین افراد جامعه از اعدام سردمداران رژیم سابق خوشحال نمی‌شند و این جنایت را محکوم می‌کرند و برای لغو حکم اعدام و دادگاه عادلانه کسانی که به درجات مختلف در جنایت‌های رژیم پیشین دست داشته‌اند، قد علم می‌کرند و در این راه جانشان و جانشان را داده بودند و داده بودیم، امروز جای دیگری ایستاده بودیم.
مهاجر: بنابراین بحاست که لنلو حکم اعدام و دفاع از حق آزادی اندیشه‌ی انسان‌ها، در سرلوحتی پیکار دمکراتیک امروز قرار بگیرد.
قلیچ‌خانی : آقای مهاجر از شما متشرکم .
مهاجر: من هم از شما متشرکم .



پرداختن به این رویدادها در نشریه‌ها و انتشار دادن ویژه‌نامه‌ها (مثل همین کاری که شما می‌کنید) آفرینش کارهای هنری از طراحی یک پستر خوب گرفته تا ساختن یک مجسمه‌ی پر معنا . و هر ابتکار دیگری؛ هرچه که در پیکار پیوسته حافظه با فراموشی، به داد حافظه برسد. چه، چیزگی‌ی زمینه‌ی تکرار فاجعه است. کار مهمی که هنوز انجام نگرفته و باید انجام بگیرد، برگزاری یک دادگاه بین‌المللی است. دادگاه بین‌المللی که بتواند حقیقت این دو جنایت بزرگ را روشن کند، جنایتکاران را به جهانیان بشناساند و مرحمی بگذارد بر زخم عیقی که بر روح جامعه نشسته است.

س : شاهد کار شبان‌روزی برای به پایان رساندن دوین شماره‌ی کتاب زندان بودم. می‌خواستم پیش از پایان گفتگو کمی هم درباره‌ی جلد دوم "کتاب زندان" بگویید.

مهاجر: امیدوارم که همزمان با چاپ آرش، "کتاب زندان" هم از چاپ بیرون آمده باشد. همان طور که اشاره کردید این کتاب ادامه‌ی کتاب اول است. درونمایه‌ی کتاب، ساخت‌شکنی نظام زندان جمهوری اسلامی است و نیز بازسازی سوابه‌های گوناگون زندگی در این زندان؛ از حال و هوای بند گرفته تا مطالعه و آفرینش هنر در زندان، تا خودکشی و اعدام. فصل‌های بزرگی کتاب درباره‌ی "نیست‌شدگان هستی‌بخش" است: آن‌ها که در مبارزه با استبداد دینی، جان ندا کردند. دلیل این کار این است که می‌خواهیم جاتاختگانیان را از شکل عدد و